

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۶ تیر ۱۳۹۳

آیه مورد بحث

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو

الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

معنی تقوا و رابطه آن با فرقان

در این آیه کریمه از سوره‌ی مبارکه‌ی انفال، بین موضوع آیه که جعل و قرار دادن فرقان در دل مؤمن متقی است و تقوا رابطه فرض شده است. تقوا را می‌توان این‌گونه معنی کرد: انسان به دلیل این‌که از جهان غیب اطلاع ندارد، نباید خوب و بد را خودش تعیین کند، بلکه این امر باید برحسب معیارهای دینی، صورت پذیرد. با مطالعه هرچه بیش‌تر روایات و فرمایشات معصومین صلوات‌الله‌علیهم، خدای متعال انسان را متوجه می‌کند که این بزرگواران در طول عمر شریف خود مصیبت‌های فراوانی را متحمل شده‌اند.

گاهی از اوقات شیاطین با استناد به جمله‌ی "كَلِمًا حَكَمَ بِهِ الْعَقْل حَكَمَ بِهِ الشَّرْع"، به مردم می‌گویند که دین را به شما بد معرفی کرده‌اند و ادعا می‌کنند که هرچه که عرف خوب می‌داند، دین هم خوب می‌داند. عبدالرحمن بن ملجم مرادی که از خوارج بود، به قصد این‌که حضرت امیر صلوات‌الله‌علیه را به شهادت برساند، مدتی در کوفه اقامت کرد. اما تصمیم او به آن اندازه‌ای که این برنامه را اجرا کند، محکم نبود. تصمیم او هنگامی قوی‌تر شد و به اجرا رسید، که به آن زن زیبا برخورد کرد. پدر و عموی آن زن، که از خوارج بودند و در مقابل امام معصوم موضع گرفته و جنگ کرده بودند، به برکت دست امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه کشته شده بودند.

احکامی از سوی اسلام برای انسان آمده است که پس از تدین به دین اسلام آن احکام را تعبدی، یعنی بدون چون و چرا، می‌پذیرد. خوارج بیش‌تر از ما نماز می‌خواندند و بیش‌تر قرآن تلاوت می‌کردند. در پیشانی و زانوهای آن‌ها علامت سجده‌ی زیاد نمایان بود. در عین حال همه‌ی فقهای شیعه براساس روایاتی که از معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجماعین وارد شده است، معتقدند که آن‌ها به دلیل قیام کردن علیه امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه کافر و نجس بودند.

در زمان غیبت کبری، از همان تیره‌ی خوارج، افرادی در تکریت که بین سامرا و بغداد واقع شده است، وجود دارند که به آن‌ها ناصبی می‌گویند. دشمنی این افراد با اسلام و مسلمین و اولیای خدا به اندازه‌ای بود که در زمان حکومت آن‌ها، به دستور حاکم خود، اسم مبارک امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه را زیر کفش‌های‌شان درج می‌کردند که وقتی راه می‌روند، روی اسم علی صلوات‌الله‌علیه پا بگذارند. گاهی از اوقات انسان خود را به احساسات مبتلا می‌کند و با گروه و جمعیتی همراهی می‌کند که به حکم عقل‌شان عمل نمی‌کنند، بلکه به حکم احساسات باطل خود رفتار می‌کنند. احساسات، قوای ویژه‌ای در انسان است که اگر به‌جا شود خوب است، ولی اگر بی‌جا شود، انسان مسلمان را کافر می‌کند.

زن مرضعه ناصبی و انحراف فرزند حاج‌شیخ فضل‌الله نوری

مرحوم شهید حاج‌شیخ فضل‌الله نوری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه برای زیارت از ایران به سامرا مشرف شده بود. بچه‌ی شیرخواره‌ی ایشان به دلیلی مشکلی که برای مادر این طفل به وجود آمده بود، به مرضعه نیاز داشت. مقرر شد زنی که شیر زیادی دارد با اجازه‌ی شوهرش استخدام شود و برای شیر دادن طفل به منزل آن‌ها بیاید.

حضرت زهرا صلوات‌الله‌علیه بعد از ولادت ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه نتوانست فرزند خود را شیر بدهد. خدای متعال برای این‌که به ما بفهماند که این خانم و این طفل نوزاد با سایر اطفال فرق دارند، اراده کرد که چنین صحنه‌ای به وجود بیاید، که

ابی‌عبداللہ صلوات‌اللہ‌علیہ بدون غذا بماند. برای این بزرگوار مرضه نگرفتند. یک روز در میان پیامبر صلوات‌اللہ‌علیہ و آلہ تشریف می‌آوردند و انگشت مبارک خود را در دهان این آقا می‌گذاشتند. آقا می‌مکید، شیر می‌خورد و برای دو روز سیر می‌شد. این صحنه‌ها برای این است که علاوه بر چشم سر، چشم عقل ما هم باز بشود و دریابیم که این بزرگواران با ما متفاوت هستند و به چه دلیل خدای متعال ما را ملزم به اطاعت از ایشان کرده است.

پس از گذشت مدتی از رفت و آمد آن زن مرضه به منزل مرحوم شهید شیخ فضل‌اللہ نوری در سامرا، چشم ایشان به دمپایی آن زن افتاد که نام مبارک علی صلوات‌اللہ‌علیہ در زیر آن نقش بسته بود. شیخ منقلب شد و زن را از منزل بیرون کرد. این ماجرا در تهران بسیار معروف است و به حد تواتر رسیده است. این فرزند شیخ در بزرگسالی مسیر انحرافی را پیمود و در وقایع مشروطیت نقش داشت.

مشروطیت و شهادت حاج شیخ فضل‌اللہ نوری

ما باید خود و فرزندان خود را به خدای متعال و اولیای او بسپاریم و به امام زمان صلوات‌اللہ‌علیہ برای دور ماندن فرزندانمان از انحراف التماس کنیم. در قصه‌ی مشروطیت ایران و شهادت شیخ، نام دو سید معمم هم مطرح است. البته در کتاب‌های درسی نام آن‌ها را با تجلیل و احترام ذکر می‌کنند، اما واقعیت غیر از آن است. آن دو تا آقای سید به شیخ پیغام دادند، که از مخالفت با مشروطیت دست بردارد. امام رحمت‌اللہ‌علیہ که از این قضیه به خوبی اطلاع داشت، در ایام مبارزات و اوایل انقلاب آن‌را مطرح نکرد، اما در اواخر عمر خود آن را علنی کرد که مردم حقایق را بدانند.

در پنجاه سال پیش پیرمرد سیدی به نام وزیری، که از وعظ محترم یزد بود و به مشهد مشرف شده بود، برای ملاقات با مرحوم حاج آقا به منزل ما آمد. ایشان گفت که جزوه‌ای از شیخ نوری دارد که در مورد تغییر عقیده‌ی خود در مورد مشروطیت مفصل توضیح داده است. ایشان می‌نویسد: شش ماه اول که مبارزه می‌کردند، من هم با مشروطه موافق بودم، چون شعارهایی پرجاذبه داشت. اما تدریجاً و پس از تحقیق متوجه شدم، کسانی که تثبیت مشروطیت را در این مملکت دنبال می‌کنند، معروف و مشهور به بابی‌گری هستند. این افراد نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند و نسبت به دستورات دینی بی‌اعتنا هستند، اما ادعا می‌کنند که دلسوز برای فقرا و پیگیر مشکلات آن‌ها می‌باشند. لذا این قضیه سیاسی محض است. این واقعیت‌ها را نباید پنهان کرد، بلکه باید به نسل‌های بعد منتقل کرد.

آن دو سید که از دست برداشتن شیخ از مخالفت با مشروطیت ناامید شده بودند، به ظاهر به زندان برده شدند، هرچند از موافقین بودند. آن‌ها پس از پنج-شش روز حکم اعدام شیخ نوری را صادر می‌کنند. شیخ نوری را کنار تیر اعدام می‌آورند. شیخ هفتاد ساله مردم را نصیحت می‌کند. هنگامی که متوجه می‌شود سخنان او در جمعیت حاضر که اغلب از اقشار کم‌سواد جامعه بودند، اثر نمی‌کند، دست در جیب خود می‌کند و قرآن جیبی را در می‌آورد و از پشت سر، به جمعیت پشت سر خود می‌دهد. او با این کار می‌فهماند که آن مردم پیش روی خود را مسلمان نمی‌داند. زیرا دادن قرآن به دست غیرمسلمان حرام است. در آن جمعیت پسر شیخ هم حضور داشت و کف می‌زد. کیانوری، از رؤسای توده‌ای‌ها در اوایل انقلاب، هم فرزند همان پسر است. از منبری‌ها بخواهید که از این واقعیت‌ها شما را مطلع کنند و خودتان هم مانند داستان آن‌ها را برای فرزندان خود نقل کنید.

تأثیر مسمومیت غذای روح

همان‌گونه که جسم غذا می‌خواهد، روح هم غذا می‌خواهد. تشخیص سلامتی و ناسلامتی غذای جسم با پزشک، یا با مدیر خانه است. اما تشخیص مسمومیت غذای روحی، یعنی آثار اعمالی که ما انجام می‌دهیم و حرف‌هایی که می‌زنیم، مثلاً نعوذباللہ غیبت می‌کنیم، یا تهمت می‌زنیم، با خدای متعال و اولیای او صلوات‌اللہ‌علیہم‌اجمعین است. آن بزرگواران به ما هشدار می‌دهند که خوردن این غذای روحی بدتر از خوردن سیانور است. این‌ها روح را از بین می‌برد و انسان، بی‌دین و لائیک و بی‌تفاوت می‌شود. سرانجام همه انسان‌ها، مرگ جسم آن‌ها است، اما روح مرگ ندارد و نباید مسموم شود.

اکثر جوان‌ها نمی‌فهمند محرّمات و گناهان و هر آنچه که شارع مقدس نهی کرده است، سیانور برای روح ما دارد. اگر روح با خوردن این غذای مسموم به قیامت منتقل شود، مشکل خواهد داشت. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ» اگر حرام و حلال را مراقبت کنید، «يَجْعَلَ لَكُمُ فُرْقَانًا»، خدای متعال در وجود شما فرقان قرار می‌دهد که عمل مسموم را از غیر مسموم تشخیص دهد. در این صورت انسان کار خلاف نمی‌کند و روح او مسموم و بی‌تفاوت نمی‌شود.

فرزند شهید نوری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه با شیری که زن ناصبیّه به او در سامرا داده بود، این‌گونه مسموم شد. ما نمی‌دانیم این انواع متنوع شیر خشک که به کشور ما وارد می‌شود، چه منشائی دارد. باور کنید که این کم‌تفاوتی، کم‌احساسی، نزدیک بودن به مقام لائیک، برای این است که چیزهای بسیاری از بیرون برای ما می‌آورند و ما مصرف می‌کنیم، اما نمی‌دانیم چه محتویاتی دارد و از کجا تهیه کرده‌اند. زن‌ها، مردها، جوان و پیرها در قدیم این‌گونه نبودند. تعصب، غیرت و همت داشتند، اما الان چنین نیست. متأسفانه تمایل ما این است که همه مایحتاج ما را دیگران تهیه کنند. نتیجه‌ی خوردن غذای مسموم روحی پس از مرگ معلوم می‌شود.

همه‌ی این روایات که خدای متعال غفّار است و گناه‌کارها را می‌آمزد، درست است. اما اگر می‌خواهیم که در قیامت انسان وارد شویم و همنشین سلمان رضوان‌الله‌تعالی‌علیه باشیم، نباید به این حد قناعت کنیم. جهنم نرفتن و قناعت به یونجه‌زاری که در قیامت وجود دارد، برای موجوداتی است که انسان نیستند و زمینه‌ی انسانیت خود را در دنیا از بین برده‌اند. بعد هم فهمیدند که یک عمر اشتباه کرده‌اند و به صداقت به درگاه حق تعالی التماس و التجاء کرده‌اند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه شفاعت کرده و حق تعالی هم آن‌ها را آمرزیده است. البته شفای الهی اول از خدای متعال اجازه می‌خواهند. "وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى". آیا اجازه می‌دهی که ما برای ایشان وساطت کنیم و از آبروی خود نزد تو استفاده کنیم و بگوییم که این شخص را به خاطر ما ببخش و به جهنم نیانداز؟ اما کسی که می‌خواهد انسان بشود و همنشین صلحا در بهشت باشد، شرایط متفاوتی دارد.

علت تفاوت دیدگاه مردم و اولیای الهی

در تفسیر مجمع‌البیان از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که "لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحْمُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَرَأَوْا مَا أَرَىٰ وَ لَسَمِعُوا مَا أَسْمَعُ". اگر دل و روح انسان از چیزهایی که سراغ دل می‌آیند، دور نگاه داشته شود و قلب و روح انسان از غضبِ آزاد، از شهوتِ آزاد، از غرایز جنسی آزاد، دور بماند، آن‌چه را که من می‌بینم، می‌بیند و آن‌چه را که من با گوش خود می‌شنوم، می‌شنود. فاصله بین من و امت من، ناشی از آلوده کردن روح خودشان است. شیطان من هوای نفس من است، شیطان شما هم هوای نفس شما است. همه‌ی ادیان آسمانی از سوی حق تعالی آمده‌اند که بگویند خدای متعال می‌فرماید که دید من با دید شما فرق دارد. تو جنگ و کشته شدن در جنگ را برای رضای حق تعالی بد می‌بینی و نسبت به آن کراهت داری، اما من می‌گویم: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»، من که خدای تو هستم می‌گویم این برای تو سودمند است. نباید از گفتن این نکات به این بهانه که امر دین دیر پیش می‌رود، یا مردم از دین بی‌زار می‌شوند، خودداری کرد.

رسول اکرم صلوات‌الله‌علیه و آله می‌فرمایند که از خوردن سبزی‌هایی که از وسط فضولات چهارپایا می‌روید، خودداری کنید، "إِيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدِّمَنِ". اصحاب از این تذکر تعجب می‌کنند و منظور اصلی آن بزرگوار را جویا می‌شوند. "يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا خَضْرَاءُ الدِّمَنِ"، حضرت می‌فرمایند: "المرأة الحسناء في منبت السوء". زن و دختر زیبا، که در خانواده‌ای رشد کرده است که در آن خانواده انسانیت و الوهیت و دین نباشد. فاصله‌ی دید آن بزرگوار و دید جوانان ما چه قدر متفاوت است. کسی که می‌خواهد آزاد باشد، این دین را نمی‌پسندد و اسلام اختیار نمی‌کند.

کلاس دین و کلاس خدای متعال با کلاس غرایز یعنی غضب و شهوت، دو کلاس متفاوت است. اگر از اول این تفاوت را پذیرفتید، امید داشته باشید که پای خود را در صراط مستقیم گذاشته باشید، ولی اگر از اول سلیقه‌ی شما با سلیقه‌ی انبیاء صدو هشتاد درجه اختلاف زاویه داشت، از خودتان ناامید باشید. چون خدای متعال در واقعیت‌ها تخفیف نمی‌دهد.

برخی از مردم دنبال غضب و شهوت رفتند، دنبال غرایز رفتند، دنبال ریاست و مال دنیا رفتند. همین گونه که امثال ما می‌گوییم سیانور بد است، روایات می‌گویند که پول و مال زیادی بد است. تنها از خدای متعال بخواهید که گرسنه نمانید. اگر پر کردن شکم چیز بدی نبود، آقا امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به ام‌کلثوم نمی‌فرمود می‌خواهم حق تعالی را ملاقات کنم، در حالی که شکم من از غذا پر نباشد.

منتهی‌الآمال را چند مرتبه بخوانید که بوئی از اولیای خدا بگیرید. اگر سلیقه‌ی من صددرصد طبیعی و غریزی باشد، نمی‌توان گفت که من مؤمن و متدین هستم. چرای آن هم به ما ربطی ندارد، به خدای متعال مربوط است. چرا چیزهایی که خوب است، را حرام کرده است؟ یکی از گره‌های کور بین بنده و خالق او تفاوت سلیقه‌ی آن‌ها است.

گاهی ماه مبارک رمضان در تابستان و روزهای آن بلند است. اگر کسی بی‌جهت و بی‌دلیل و بی‌عذر یک بار بخورد، بیست‌وپنج ضربه‌ی شلاق شرعی طلب‌کار می‌شود. بار دوم، بیست‌وپنج تازی دیگر، یعنی پنجاه ضربه و بار سوم، هفتادوپنج ضربه می‌خورد. اما اگر بار چهارم در یک روز روزه‌خواری کرد، حکم شرعی آن قتل است. البته اگر واقعاً حاکم شرعی وجود داشته باشد و شرایط به گونه‌ای نباشد که با اجرای این حکم خودش هم از بین برود.

پیامبر خدا صلوات‌الله‌علیه و آله طبق مشهور و قول قوی از دو سال قبل از رحلت توسط زن یهودی با آب‌گوشت مسموم شد، امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه، صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها و سایر ائمه‌ی طاهرين صلوات‌الله‌علیهم برای این به شهادت رسیدند که مردم سلیقه‌ی ایشان را نپسندیدند. یعنی دین را نپسندیدند. من از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، از حضرت مجتبی صلوات‌الله‌علیه و از امام صادق صلوات‌الله‌علیه، سه روایت خوب دیده‌ام که "مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ". افرادی که سلیقه‌ی این بزرگواران را می‌پسندیدند، خیلی کم بودند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه بعد از رحلت فرمود که من دو نفر مثل جعفر طیار ندارم که قلب او درست باشد و کارائی هم داشته باشد. سلمان پیرمردی بود که توان جسمانی برای همراهی با حضرت نداشت.

ریزه‌کاری‌های دین را به ما نگفته‌اند و شما به دنبال آن نرفته‌اید. اما خدای متعال من را به دنبال آن فرستاده است و مطالعه کرده‌ام. نماز و روزه و گریه، ریزه‌کاری‌ها نیست. مرحوم حاج‌آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمود که خدای متعال گناه‌گناه‌کاران را می‌آمزد که آن‌ها را به جهنم نبرد، اما با این مشکل حل نمی‌شود. انسان می‌خواهد، وقتی که از این عالم به آن عالم می‌رود، به صورت انسانی وارد بشود. این امر مشکل است.

مظلوم واقع شدن اولیای الهی و تحریک احساسات مردم

این سیاست حق تعالی است که همه‌ی یک‌صدوبیست‌وچهارهزار نفر ولیّ خدا به نام پیامبر و اوصیای آن‌ها، بایستی مظلوم باشند و ظلمه آن‌ها را از بین ببرند. با این که می‌توانستند این‌طور نباشند. زیرا اکثر مخلوقات احساسات دارند. مردم باید از این احساس استفاده کنند و با دیدن مظلوم واقع شدن آن‌ها، دل‌شان بسوزد و متدین به دین این بزرگواران بشوند.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه بعد از رحلت از سوی حق تعالی اجازه نداشت که از قدرتی که در جنگ‌ها به کار می‌برد، استفاده کند. هنگامی که طناب را به گردن حضرت بسته‌اند و او را به مسجد می‌برند، آن یهودی شهادتین ذکر می‌کند. او می‌گوید که من شجاعت این مرد را در جنگ‌ها دیده‌ام. ظاهر او نشان نمی‌دهد که ناتوان شده باشد. بنابراین معلوم می‌شود که حساب دیگری وجود دارد. دین، عبودیت، بندگی حق تعالی، یک حساب دیگری دارد. این شخص بنده‌ی کسی است که به دستور او عمل می‌کند. آن وقتی که شمشیر می‌زد، به دستور مولای خودش بود. الان که این‌گونه راه می‌آید، باز هم به دستور مولای خودش، حق تعالی است.

شیاطین دین را از این چهره بیرون بردند. فرد خیال می‌کند تنها خودش و احساسات او و قوای بدنی او و قوای مغزی او حاکم است. همه‌ی این موارد طبیعت است. پس جایگاه خدای متعال کجا است؟ آیا خدای ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه با خدای حضرت اسماعیل فرق داشت؟ در تفسیر نوشته‌اند که ابراهیم سلام‌الله‌علیه هفتاد مرتبه کارد را به گردن پسرش کشید. اما دید که اتفاقی نیفتاد. باید دانست که خدای آن‌ها یکی است.